

# آسیب‌پذیری دولت پهلوی

دکتر عباس کشاورز شکری\*

## چکیده

این مقاله به بحث دربارهٔ آسیب‌پذیری دولت پهلوی و چرایی آن می‌پردازد. نویسنده در این مقاله عامل اصلی آسیب‌پذیری را کارویژه‌های متضاد دولت پهلوی می‌داند و معتقد است که کارویژه‌های اقتصادی، دیوان‌سالارانه (بوروکراتیک) و مشروعیت بخشی دولت پهلوی، در تعارض با یکدیگر قرار داشتند و دولت در چنبرهٔ این تعارضات آسیب‌پذیر و دچار بحران شده بود. این پژوهش با استفاده از نظریهٔ بحران دولت سرمایه‌داری پیشرفته که «کلاوس آفه» آن را مطرح کرده، کوشیده است با بهره‌گیری از نظریات نظریه‌پردازان دیگر، سنتزی مناسب و منطبق با وضعیت دولت سرمایه‌داری شبه‌پیرامونی پهلوی عرضه کند.

گروه مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## طرح مسئله

انقلاب اسلامی ایران یکی از جالب‌ترین و در عین حال غیرقابل پیش‌بینی‌ترین پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در دهه‌های اخیر تلقی می‌شود. این انقلاب در جامعه‌ای رخ داد که دارای اقتصادی ناموزون و تحت سلطهٔ اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بود. برخی از صاحب‌نظران عقیده دارند که اقتصاد ایران در سال‌های پیش از انقلاب، اقتصادی سرمایه‌داری و از نوع پیرامونی بوده است. اگر سرمایه‌داری را نظامی بدانیم که در آن، عوامل تولید، زمین و کار بتوانند در اختیار

\* عضو هیئت علمی پژوهشکدهٔ امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

بخش خصوصی قرار گیرند و مانند کالا و اجناس در بازار مبادله گردند (Halliday, 38) و کارگران شهری قسمت اعظم نیروی کار را تشکیل دهند، می توان گفت که شیوه تولید ایران در دوره پیش از انقلاب هر چه بیشتر بر مبنای اصول سرمایه داری، و صنعتی شدن ایران عمیقاً به نظام جهانی وابسته بوده است.

اما چون سلطه پذیری از نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی و اقتصاد ناموزون از جمله عوامل اقتصادی - اجتماعی ای هستند که می توان آن‌ها را تقریباً به تمام جوامع پیرامونی تعمیم داد، این عوامل به تنهایی نمی توانند علل قاطع انقلاب اسلامی ایران محسوب شوند. آن چه باعث تشخیص انقلاب ایران می شود، دولتی است که آشکارا نقش عمده ای در صنعتی کردن این کشور برعهده داشته است. از آن جایی که دولت تنها در یافت کننده درآمد نفت بود و درآمد نفت بخش عمده بودجه دولت و مبادلات خارجی را تشکیل می داد، نفوذ دولت در بسیاری از مسائل تعیین کننده بود، مثلاً این که روی کدام طرح سرمایه گذاری گردد، یا کدام گروه اجتماعی امتیاز دسترسی به امکانات مصرفی بیشتر را داشته باشد. کشورهای مرکز (Core) نظام جدید جهانی (Modern World System) می توانستند نفوذ خود را در زمینه اقتصادی از طریق بازار نفت و سرمایه گذاری در ایران و در زمینه نظامی از طریق فروش اسلحه اعمال دارند. حکومت مرکزی عامل مهمی بود که وسیله مداخله کشورهای مرکز را در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و نظامی در ایران فراهم می آورد (Ibid, 20-21). حضور دولت در زمینه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه ایران به قدری زیاد بود که هر فعالیتی خارج از دستگاه دولتی به سختی می توانست به صورت مستقل انجام گیرد. با فرض حضور گسترده دولت در تمام جنبه های زندگی، به راحتی قابل درک است که مبارزات سیاسی به طور فزاینده ای شکل رابطه ای متقابل بین حکومت مرکزی و گروه های سازمان دهی شده را به خود می گرفت. این امر بیشتر در نقاط شهری به تحقق می پیوست، زیرا تمام طبقات اجتماعی خواستار دست یافتن به موقعیت خوب اجتماعی در زندگی روزانه بودند و در بیشتر مواقع، برآورده کردن خواسته های متفاوت و متعارض آن‌ها جز با مداخله دولت میسر نبود. (Farhi, 246) البته در مورد کشور ایران چون یک فرد یعنی پادشاه برای مدت زیادی رشته امور را در دست داشت، مخالفت مستقیماً علیه پادشاه صورت می گرفت؛ زیرا مخالفان به سهولت می توانستند پادشاه را منشأ اصلی رنج های مردم معرفی کنند. به عقیده «سعید امیر ارجمند»، در بین حکومت های سیاسی دنیای مدرن، حکومت

پادشاهی در برابر انقلاب بسیار شکننده و آسیب‌پذیر است، زیرا نارضایتی عمومی روی یک فرد واحد متمرکز می‌شود (Amir Arjomand, 385).

بنابراین، با توجه به مطالب فوق، برای تبیین انقلاب اسلامی ایران می‌توان به مجموعه‌ای از علل اشاره کرد و مدعی شد که تقارن تاریخی این علل (Conjunction) در ایران باعث بروز و ظهور انقلاب ۱۳۵۷ شده است. این علل عبارتند از وجود جامعه مدنی نیمه‌متشکل که براساس شبکه‌های سنتی به هم ارتباط یافته بودند، جو مساعد بین‌المللی، تأثیرپذیری سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران از نظام جهانی مدرن و وجود دولت سرمایه‌داری نیمه‌پیرامونی رانتیه<sup>۱</sup> و آسیب‌پذیر. حال اگر مفروضه (Assumption) ما این باشد که «یکی از علل تحقق انقلاب اسلامی در ایران، آسیب‌پذیری دولت بود»، پرسش اصلی این پژوهش آن است که «چرا دولت ایران آسیب‌پذیر بوده است؟» (به نمودار یک نگاه کنید).

### فرضیه اصلی پژوهش

فرضیه اصلی این پژوهش چنین است:

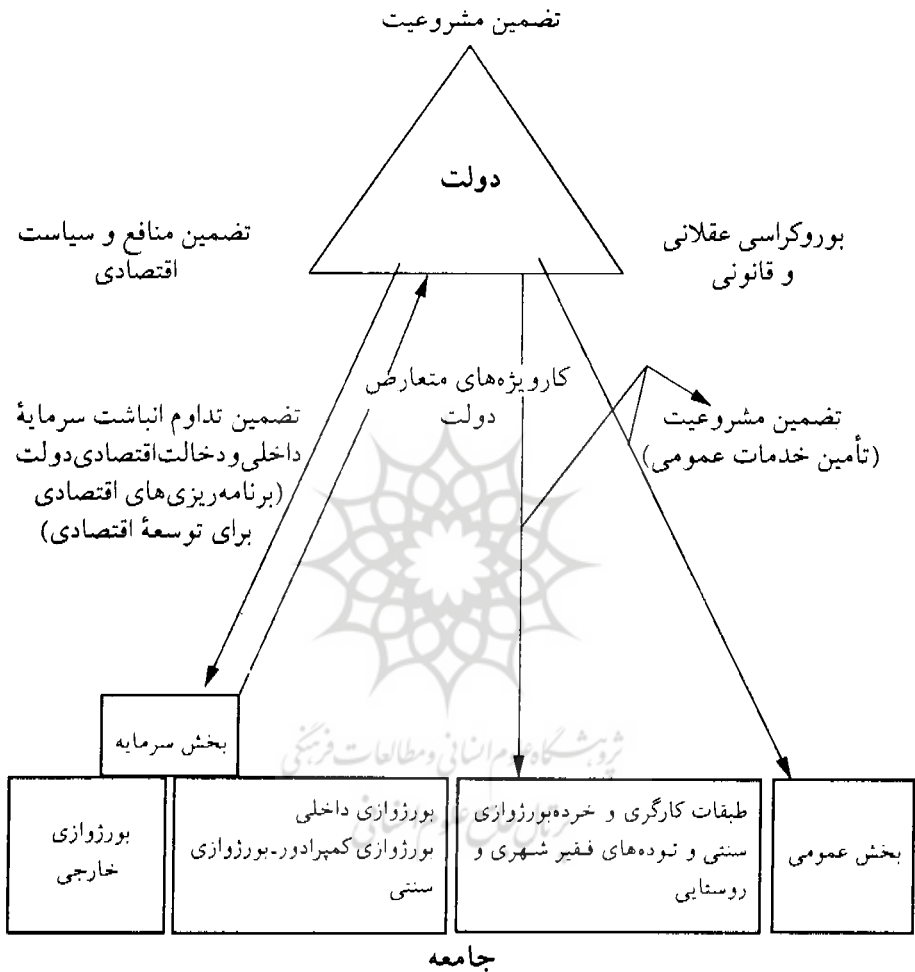
دولت سرمایه‌داری پیرامونی رانتیه پهلوی می‌بایست از یکسو انباشت سرمایه (داخلی و خارجی) را تضمین کند، به تقاضاهای طبقات بورژوازی داخلی و خارجی پاسخ گوید، منافع آنان را تأمین کند، و هزینه‌های عظیم بوروکراتیک (دیوان‌سالاری) را فراهم آورد، و از سوی دیگر، برای جلب رضایت طبقات فرودست، سیاست‌های رفاهی و توزیعی را در پیش بگیرد. شکست در این سیاست‌ها دولت را آسیب‌پذیر و دچار بحران کرد (به نمودار دو نگاه کنید).

## نمودار یک: الگویی برای توضیح انقلاب اسلامی ایران\*



\* این الگو را «گلدستون» با نام «تحلیل اسکاج بل در مورد انقلاب» در مقاله خود آورده است که نگارنده با جرح و تعدیل بسیار، از آن برای توضیح انقلاب اسلامی ایران استفاده کرده است.

## نمودار دو: رابطه دولت و طبقات اجتماعی در ایران در دوره پهلوی دوم\*



\* این نمودار را «دکتر حسین بشیریه» در مقاله خود در مورد نظریه «آفه» درباره محدودیت‌های کارکردی و تعارض کارویژه‌های دولت سرمایه‌داری متأخر آورده است که نگارنده از آن با حرج و تعدیل برای توضیح کارویژه‌های متعارض دولت پهلوی استفاده کرده است، در این باره رجوع کنید به:

- بشیریه، حسین. «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم: مارکسیسم و دولت سرمایه‌داری»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال نهم، شماره‌های اول و دوم، شماره‌های مسلسل ۸۶-۸۵ (مهر و آبان ۱۳۷۳)،

## طرحی برای تبیین آسیب‌پذیری دولت پهلوی<sup>۲</sup>

در این مقاله سعی می‌کنیم نظریه «کلاوس آفه» را برای تبیین آسیب‌پذیری دولت پهلوی دوم به کار بندیم. موضوع اصلی استنتاج دولت بورژوازی در نظریه‌های اخیر دولت و از جمله نظریه «آفه»، توضیح روابط میان اقتصاد و سیاست در جامعه بورژوازی براساس تعینات بنیادی تولید و بازتولید سرمایه‌داری است. در نظریه‌های اخیر، آنچه دولت بورژوازی را از دولت‌های دیگر جوامع طبقاتی متمایز می‌کند، وجود مستقل آن در کنار و خارج از جامعه بورژوازی، و تظاهر آن به صورت تجسم منافع عام تمام جامعه (و بی‌طرف از نظر طبقاتی) است. آنچه تولید سرمایه‌داری را از دیگر شیوه‌های تولید متمایز می‌سازد، گسترش خصلت کالایی به تمام ارزش‌های اجتماعی و از جمله، تبدیل نیروی کار به کالا است و آنچه در اقتصاد سرمایه‌داری مهم است، ارزش مبادله‌ای کالاهاست، نه ارزش مصرفی آن‌ها.

برای جرح و تعدیل نظریه «آفه»، در ابتدا عناصر اصلی نظریه «آفه» را که برای تبیین دولت پهلوی (که به زعم ما یک دولت سرمایه‌داری پیرامونی است) لازم است، به طور بسیار خلاصه می‌آوریم و سپس عناصری از آن را حذف، عناصری را به آن اضافه، و عناصری از آن را جرح و تعدیل می‌نماییم.

نظریه «آفه» در پی تبیین گرایش‌های بحرانی جوامع سرمایه‌داری متأخر است. «آفه» می‌خواهد محدودیت توانمندی‌های سیاست‌گذاری دولت را تشخیص دهد (Baitow, 96; Offe, 1993, 35-36). به نظر او، به رغم مساعی نخبگان دولتی، دولت کارآیی خود را در حفظ انباشت سرمایه یا در دخالت به منظور رفع منازعات سرمایه‌داری از دست داده است. او سعی می‌کند نیروهای متضاد و محرک تحول را در ساختار بازار کار سرمایه‌داری تشخیص دهد؛ یعنی جایی که هم‌ارزها مبادله می‌شوند و توزیع نابرابر مالکیت (یعنی مناسبات تولید) وجود دارد (Ibid, 98). به نظر او، ساختار نامتقارن بازار کار سرمایه‌داری، وضعیت چانه‌زنی نابرابری بین کارگران و سرمایه‌داران برقرار می‌کند و می‌کوشد نیروی کار را به کالا تبدیل نماید، اما نیروی کار واقعاً کالا نیست. به همین دلیل، خرده‌نظام اقتصادی دائماً در خطر تهدید بالقوه تجزیه است. بازار کار تنها در صورتی می‌تواند به طور روان به فعالیت خود ادامه دهد که سازوکارهای دولت از خرده‌نظام اجتماعی حمایت کنند تا نظام بتواند مشروعیت حاصل نماید. دولت باید فعالانه در اقتصاد و جامعه مداخله کند تا اولاً بازار کار را تشکیل دهد و سپس آن را حفظ نماید. این

مداخلات همان سیاست‌های اجتماعی هستند که دولت اتخاذ می‌کند (Ibid). این جاست که «أفه» بر دیوان‌سالاری تأکید به‌سزایی می‌کند، زیرا این دیوان‌سالاری دولتی است که سیاست‌های اجتماعی را به‌کار می‌بندد. «أفه» برای دیوان‌سالاری استقلال‌فائل است و دولت را داوری مستقل در مبارزات طبقاتی در فرایند انباشت می‌داند. مرکز تحلیل «أفه»، دستگاه اداری دولت و روابط آن با بازیگران مختلف در عرصه‌های سیاسی از جمله خود دیوان‌سالاران است.

نظریه «أفه» تلاشی برای پاسخ‌گویی به دو پرسش مهم است: اول، رابطه بین دولت و طبقه سرمایه‌دار چگونه است؟ چگونه دولت هم حافظ منافع سرمایه و هم داوری بی‌طرف در منازعات طبقاتی است؟ و چه ساختارهای داخلی درون چارچوب نظام سیاسی، تحقق منافع حاصل از فرایند استثمار را تضمین می‌کنند؟ دوم، ضرورت ذاتی بازتولید روابط تولید سرمایه‌دارانه چه محدودیت‌هایی را بر توانایی دولت برای حل بحران تحمیل می‌کند (Carnoy, 131).

«أفه» در پاسخ به پرسش اول، راه‌هایی را که دولت از لحاظ کارکردی به فرایند انباشت سرمایه مرتبط و به آن وابسته می‌شود، تشریح می‌کند. وی این رابطه کارکردی را براساس چهار اصل تحلیلی مشخص می‌نماید:

اول، اصل **طرد** است که به معنای جدایی مالکیت اموال مولد از اقتدار مشروع سیاسی است. بنابر نظر «أفه»، سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی ماهیتاً متفاوت و مستقل از هم هستند، که همین امر خود مبنای استقلال نسبی دولت را تشکیل می‌دهد. «أفه» میان سازمان تولید سرمایه‌دارانه و دولت، از لحاظ ماهیت قدرت، سنخیت و تجانسی نمی‌بیند. سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی ماهیتاً متفاوت و مستقل‌اند. همین امر، خود، مبنای استقلال نسبی دولت در نظریه «أفه» را تشکیل می‌دهد. دولت و انباشت از هم جدا هستند، اما تولید و انباشت نمی‌توانند از هم جدا باشند. مطابق این اصل، تولید و انباشت در شرکت‌هایی که آزاد از کنترل دولت هستند، انجام می‌شود و سیاست‌های اجتماعی‌ای که با مالکیت خصوصی اموال مولد ناسازگارند، کنار گذاشته و طرد می‌شوند.

دوم، اصل **حفظ** است که به معنای ایجاد و حفظ تشویق‌هایی است که برای انباشت خصوصی ضروری است. برای تحقق کارکرد حفظ، سازوکارهای هماهنگ‌کننده درون دولت تضمین می‌کنند که سیاست‌های دولت از عقلانیت لازم برخوردار هستند؛ یعنی، سیاست‌های دولت مناسب‌ترین سطوح سرمایه‌گذاری و اشتغال را تشویق می‌کنند. کارکنان دولت باید

بتوانند منافع عمومی طبقه سرمایه‌دار را در بحبوحه رقابت منافع خاص، شناسایی و گزینش کنند و از خطراتی که انباشت را تهدید می‌کنند (مانند تهدیدهای ناشی از روابط بین شرکت‌ها و بین صنایع، تهدیدهای ناشی از رقابت بین‌المللی و تهدیدهای ناشی از غیر سرمایه‌دارها، یعنی طبقه کارگر) جلوگیری نمایند؛ در غیر این صورت، نظام با بحران عقلانیت مواجه می‌شود. سازوکارهای سرکوبگر درون دستگاه دولت نیز سیاست‌های غیرسرمایه‌دارانه را حذف می‌کنند.

سرم، اصل وابستگی است؛ یعنی، قدرت تصمیم‌گیری و توانایی سیاست‌های دولت به موفقیت و تداوم روند انباشت بستگی دارد. به عبارت دیگر، دولت به منابعی که در فرایند انباشت وجود دارند، تکیه دارد و این امر در وابستگی دولت به افزایش درآمدهای مالیاتی از هر جای دیگر بیشتر آشکار است. هر نفعی که دولت و کارکنان دولتی در ثبات و پیشرفت موقعیت خویش می‌توانند داشته باشند تنها در صورتی قابل حصول است که با ضرورت حفظ انباشت هماهنگ و منطبق باشد. نقض کردن منطق انباشت، همه توانایی‌های دولت را تضعیف می‌کند. بنابراین، نگرانی دولت در مورد حفظ تداوم انباشت خصوصی به خاطر سیاست‌ها و منافع است که هیچ ربطی به انباشت ندارند یا ربط کمی به آن دارند. به عبارت دیگر، دولت نگران انباشت است به این دلیل که کارکنان و مؤسسات آن به انباشت وابسته‌اند، نه به دلیل آن‌که به خود انباشت علاقه داشته باشد. از اصل وابستگی، محتوای سرمایه‌دارانه دولت نیز استنتاج می‌شود. به عبارت دیگر، چون دولت به لحاظ مالی به طبقه سرمایه‌داری وابسته است، به نفعش است که سیاست‌های سرمایه‌دارانه اتخاذ نماید و اتخاذ سیاست‌های سرمایه‌دارانه از سوی دولت به این دلیل نیست که طبقه سرمایه‌دار این سیاست‌ها را تعیین کرده است.

چهارم، اصل مشروعیت‌بخشی است. چون دولت به خاطر محتوای سرمایه‌دارانه‌اش روند انباشت استثمارگرانه را حفظ می‌کند، باید به طریقی مشروعیت کسب کند و این کار را از طریق به‌کارگیری سازوکارهای ایدئولوژی و اختفا انجام می‌دهد. سازوکارهای اختفایی نظیر پنهان‌کاری‌های اداری، اتخاذ و اجرای سیاست‌های حفظ را در خفا و خارج از حریم مبارزه طبقاتی و رقابت منافع خاص تسهیل می‌کند. سازوکارهای ایدئولوژیک نیز به منظور القای این تصور که قدرت دولت برای حصول منافع عمومی جامعه به‌مثابه یک کسل است، عمل می‌کنند. دولت به این ترتیب برای حصول مشروعیت اجازه دسترسی برابر به قدرت را به همه



می‌دهد و در نتیجه مردم اجازه مشارکت در گزینش کارکنان دولت را پیدا می‌کنند. در صورتی که دولت نتواند کارویژه مشروعیت‌بخشی را به‌خوبی انجام دهد با بحران مشروعیت و انگیزش مواجه خواهد شد (Offe, 1975, 125-127).

سیاست‌گذاری‌های حکومتی تلاش برای ایجاد تعادل میان چهار اصل فوق و بنابراین در جهت تضمین فرایند انباشت است (Offe, Laws of .....). دولت با برقرار کردن شرایط انباشت سرمایه خصوصی، ماهیت طبقاتی خود را اعمال می‌نماید. ماهیت قدرت سیاسی به‌صورتی تعارض‌آمیز به وسیله دو عامل متعارض یعنی قواعد ایدئولوژیک مشروعیت در دموکراسی و مقتضیات مادی فرایند انباشت سرمایه خصوصی تعیین می‌شود. بدین ترتیب، دولت در وجه پیشرفته سرمایه‌داری در اجرای کارویژه‌های خود دچار تعارضات اساسی می‌گردد. در عصر دولت رفاهی، انباشت بدون مداخله دولت صورت نمی‌پذیرد و نظارت سیاسی دولت جانشین عملکرد مستقل بازار می‌شود. در نتیجه، عرصه مبارزات طبقاتی دگرگون می‌گردد و مبارزه طبقاتی بر سر قبضه کردن قدرت سیاسی درمی‌گیرد (بشیریه، تاریخ اندیشه‌ها و...، ۳۴). اما پرسشی که باقی می‌ماند این است که آیا دولت می‌تواند با سیاست‌گذاری‌های اجتماعی میان چهار اصل فوق‌الذکر سازش ایجاد نماید. این پرسش در حقیقت همان پرسش دوم است که روابط تولید سرمایه‌دارانه چه محدودیت‌هایی را بر توانایی‌های دولت برای حل بحران تحمیل می‌کند. پاسخ «آفه» آن است که دولت در اجرای این اصول با تضادهایی مواجه می‌شود. تضادهای دولت رفاهی را نخست باید در دو اصل حفظ و طرد دید. تضاد، بنا به تعریف، گرایش ذاتی و درونی یک شیوه تولیدی خاص به تخریب پیش‌شرط‌هایی است که بقای آن شیوه تولید بسته به آن است. بنابراین، اگر سازوکارهای مربوط نتوانند تضادها را فرو بنشانند، بحران حاصل می‌شود.

بنابر نظر «آفه»، دولت با اجرای اصل حفظ، اصل طرد را نقض می‌کند و این، نخستین تضادی است که دولت رفاهی با آن مواجه می‌شود. به نظر او، نیروی بالفعل‌کننده اولیه این تضادها در اصل حفظ قرار دارد. توضیح آن‌که از آن‌جا که سرمایه به مثابه یک کل تنها به معنای آرمانی وجود دارد و بنابراین قادر به درک معنای منافع طبقاتی عام و یگانه طبقه سرمایه‌دار نیست، بنابراین وجود یک نظام سیاسی برای حفظ منافع طبقه سرمایه‌دار الزامی به نظر می‌رسد. به این ترتیب، دولت برای رعایت اصل حفظ و ادار می‌شود که در اقتصاد مداخله نماید و همین امر نقض اصل طرد است. «آفه» در توضیح این مطلب می‌گوید که سرمایه‌داران منفرد نمی‌توانند خود، شرایط

معمول سیاسی و مادی‌ای را که برای فعالیت‌های اقتصادی سودآور ضروری هستند، ایجاد کنند. لذا حفظ فرایند انباشت سرمایه می‌نماید که دولت در ابتدا منافع عام طبقه سرمایه‌دار را در مقابل منافع محدود و متفاوت سرمایه‌داران منفرد بیان و سپس در راه نیل به آن فعالیت کند. ثانیاً، برای حفظ منافع عام سرمایه از طریق سیاست‌های اجتماعی، مقداری از ارزش مازاد اقتصادی را از طریق مالیات‌گیری اخذ و مصرف دستگاه و کارکنان خودش نماید. در نتیجه، سرمایه‌داران منفرد در هر دو زمینه فوق از دولت ناراضی می‌شوند. ولی با این همه، لازمه حفظ نظام سرمایه‌داری، دخالت مستقیم و روزافزون دولت در خرده‌نظام اقتصادی و اجتماعی شدن است.

همچنین دولت برای حفظ انباشت سرمایه، که در معرض خطر گرایش تنزلی نرخ سود است، مخارج تولید را اجتماعی می‌کند، اما توزیع سود همچنان به‌طور خصوصی انجام می‌پذیرد. در نتیجه، منازعات طبقاتی گسترش می‌یابند و این امر ایجاد نوعی دستگاه ایدئولوژیک دولتی پیوسته ربه‌گسترش را الزامی می‌نماید (Barrow, 102). زمانی که این‌گونه سیاست‌های حفظ تا آخرین حد خود به اجرا درمی‌آیند، چنین دخالت‌هایی نوعی راهبرد مدیریت بحران را برای مهار بحران‌ها پی‌ریزی می‌کنند. اما توانایی دولت برای پی‌گیری راهبرد مدیریت بحران با مانع مواجه می‌شود، زیرا اولاً این راهبرد، اصل طرد را نقض خواهد کرد و ثانیاً چون این‌طور تلقی می‌شود که مداخلات دولت به نمایندگی از سوی سرمایه صورت می‌گیرد، لذا اصل مشروعیت‌بخشی نیز نقض خواهد شد. بنابراین، به‌طور کلی باید گفت که دولت به خاطر اصل حفظ مجبور می‌شود اصل طرد را نقض نماید. نقض اصل طرد، تضاد بین شکل مردم‌سالارانه دولت و کارکردهای سرمایه‌دارانه آن را بالفعل می‌کند.

از سوی دیگر، اگر دولت به خاطر اصل مشروعیت‌بخشی، اصل طرد را نقض نماید، باز هم تضادهای دیگر فعال می‌شوند. مثلاً اگر دولت برای مشروعیت‌بخشیدن به خویش با اتخاذ راهبردهای مردم‌سالارانه، به بازسازی خرده‌نظام اقتصادی بپردازد (مثلاً ایجاد نظام‌های مساوات‌طلبانه اقتصادی)، اصل حفظ نقض خواهد شد زیرا تحقق نظام‌های مساوات‌طلبانه، شرایط فعالیت سودآور اقتصادی را برای طبقه سرمایه‌دار مختل می‌کند و لذا، حفظ انباشت با خطر مواجه می‌شود. مثلاً دولت در صورت ملی کردن فعالیت‌های مولد یا ایجاد نظام مالیاتی تصاعدی (نقض اصل طرد)، مانع عواید چشمگیر بخش خصوصی می‌گردد، لذا اصل حفظ نیز نقض می‌شود. از سوی دیگر، اعتماد سرمایه‌گذاران از بین می‌رود و ممکن است به اعتصاب

سرمایه‌گذاری بینجامد. البته در صورت چنین اعتصابی عواید کارکنان دولتی به خطر می‌افتد و اصل وابستگی ایجاب می‌نماید که دولت اوضاع را به حالت اول بازگرداند. دولت برای مقابله با تقلیل سرمایه‌گذاری خصوصی، باید مشوق‌ها و انگیزه‌های جدیدی را به سرمایه‌گذاران بخش خصوصی عرضه کند (Offe, 1993, 50).

از جانب دیگر، توانایی مالی دولت رفاهی برای تأمین اجتماعی (بیمه‌های اجتماعی، کمک هزینه‌های بیکاری و غیره) به سطح اشتغال و درآمد بستگی دارد. هر چه بیکاری کمتر باشد، دولت هزینه‌های کمتری برای بیکاران می‌پردازد، و هرچه بیکاری بیشتر باشد، هزینه‌های دولت بیشتر می‌شود و لذا باید مالیات را به‌طور تصاعدی بالا ببرد تا توانایی هزینه‌های فزاینده‌اش را حفظ کند. در این‌جا دولت اگر نخواهد مالیات تصاعدی ببندد، نخواهد توانست هزینه‌های تأمین اجتماعی را بپردازد و در نتیجه، حقوق قانونی مردم تقلیل می‌یابد و در پی آن، مشروعیت دموکراتیک دولت نیز تضعیف خواهد شد. اگر هم دولت مالیات تصاعدی ببندد با گریز سرمایه از کشور مواجه می‌شود و در نتیجه، اصل حفظ نقض می‌شود (Barrow, 103).

در نتیجه تضادهای فوق، سیاست‌های دولت در اثر برآورده کردن مقتضیات انباشت و مشروعیت‌بخشی ضربات متزایدی را متحمل می‌شود. در نتیجه، سیاست‌های دولت به جای آن‌که بر اساس راهبردهای بلندمدت‌پیریزی شوند، به واکنش‌های کوتاه‌مدت در برابر بحران‌های نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند (یعنی مثلاً دولت یک روز در برابر کارگران بیکار ناچار می‌شود سیاست‌های مشروعیت‌بخشی را اجرا کند، و روز دیگر برای جلوگیری از فرار سرمایه‌ها ناگزیر می‌شود سیاست‌های حفظ را اتخاذ نماید). نتیجه آن‌که دولت در اجرای کارکردهای حفظ و مشروعیت‌بخشی، زیر سطح بهینه عمل می‌کند. وانگهی برون‌دادهای زیر سطح بهینه سیاست‌های دولت، به‌صورت درون‌نهادهای زیر سطح بهینه به درون خرده‌نظام‌های اجتماعی شدن و اقتصادی بازخورد می‌شود. در نتیجه، این خرده‌نظام‌ها نیز وفاداری و هنجاری و رشد اقتصادی کمتر و کمتری را برای خرده‌نظام سیاسی (دولت) ایجاد می‌کنند. به این ترتیب، بر اثر تراکم سیاست‌های اجتماعی زیر سطح بهینه، سرمایه‌داری سازمان‌یافته پیوسته از سوی خرده‌نظام سیاسی (که بیشتر از خرده‌نظام‌های دیگر مسئول حفظ هماهنگ کارکردی نظام است) سازمان‌نیافته می‌شود (Ibid, 105).

با توجه به بحث فوق، گرایش‌های بحرانی دولت رفاهی عبارتند از بحران مالی، بحران

عقلانیت، بحران مشروعیت بخشی و بحران انگیزش. همان‌طور که از مضمون بحث‌های پیش مشخص شد، دولت رفاهی ثمره اجتماعی شدن مخارج تولید در بخش خصوصی است. اجتماعی شدن مخارج تولید به معنای افزایش هزینه‌های دولت برای ساختن زیرساخت‌های اقتصادی و تأمین هزینه‌های کسانی است که لطمات رشد اقتصادی را تحمل می‌کنند. به این ترتیب، هزینه‌های دولت شامل این هزینه‌هاست:

۱- **هزینه‌های سرمایه اجتماعی** (هزینه‌هایی که برای حفظ یا ترغیب انباشت لازمند) که شامل سرمایه‌گذاری اجتماعی (هزینه در زمینه‌هایی که توان تولیدی کار را بالا می‌برند، مثلاً ایجاد زیرساخت‌ها نظیر شهرک‌های صنعتی، شاهراه‌ها، فرودگاه‌ها، تحقیق و توسعه علمی نظام‌های ارتباطی) و مصرف اجتماعی (هزینه در زمینه‌هایی که هزینه درون‌نهادهای کار را کاهش می‌دهند مانند بیمه اجتماعی، تهیه مسکن و بهداشت) می‌شوند.

۲- **هزینه‌های اجتماعی** که برای حفظ نظام اجتماعی و سیاسی و حفظ هژمونی (برتری) بورژوازی و مشروعیت دولت سرمایه‌داری ضروری هستند (هزینه‌های تثبیت نظم اجتماعی جهانی سرمایه‌داری - اوکانر - یعنی هزینه‌های خلق محیط سیاسی سالم برای تجارت و سرمایه‌گذاری سودآور، کنترل پروتاریا در داخل و خارج، هزینه‌های حفظ سرمایه منطقه‌ای و محلی با مقیاس کوچک در داخل، هزینه‌های حفظ حکومت‌های مطلوب بر سر قدرت در خارج، مخارج نظامی و پلیس برای سرکوب جمعیت در شورش‌ها و...).

نتیجه آن‌که شکافی بین هزینه‌ها و درآمدهای دولتی ایجاد می‌شود. دولت می‌خواهد این شکاف را با افزایش مالیات‌ها جبران نماید، اما کسانی که خارج از بخش انحصاری قرار دارند (یعنی شاغلان بخش رقابتی و کارگرانی که به اتحادیه‌های کارگری ملحق نشده‌اند) در مقابل مالیات مقاومت می‌کنند چون از هزینه سرمایه اجتماعی (که به‌طور مستقیم در افزایش مازاد دخالت دارد) یا هزینه‌های اجتماعی بهره‌مند نمی‌شوند. بر اثر پرشدن شکاف بین هزینه‌ها و درآمدها، دولت با بحران مالی مواجه می‌شود (O'Connor, 79-83).

بحران عقلانیت هنگامی است که نخبگان نتوانند هزینه‌های سرمایه‌های اجتماعی را به‌درستی محاسبه کنند. به این ترتیب، مثلاً با احداث زیرساخت‌های بیشتر یا کمتر از حد مورد نیاز (یعنی حدی که برای حفظ انباشت ضروری است) مواجه می‌شویم. دولت همچنین هنگامی که نتواند بین دو منبع مشروعیت یکی را انتخاب نماید با بحران عقلانیت مواجه

می‌شود. توضیح آن‌که مقررات و روندهای صوری خود به دو طریق می‌توانند مشروعیت‌بخش باشند: اول آن‌که رعایت مقررات از سوی اولیای امور سیاسی (و نظارت دقیق بر روندهای دیوان‌سالارانه رسمی) می‌تواند موجب مشروعیت دولت شود. دوم آن‌که توقع مردم از مقررات ممکن است منبع مشروعیت شود، به این ترتیب که اگر اجرای مقررات به رفاه آنان بینجامد، سیاست‌های دولت را مشروع می‌پندارند. بنابراین، در این‌جا کارآمدی کارکردی قوانین و مقررات منبع مشروعیت است. در صورت اختلاف این دو ملاک، مؤسسات اداری باید یا حفظ مشروعیت قانون رسمی کوتاه‌مدت را بر کارایی کارکردی بلندمدت ترجیح دهند یا برعکس. ناهمسازی دو ملاک عقلانیت، دوگانگی در سیاست اداری دولت رفاهی را موجب می‌شود. نتیجه، پدیدآیی سنخی از دستگاه اداری دولت است که بین این دو وجه مشکل در نوسان قرار می‌گیرد، اما خود مشکل را حل نمی‌کند (Offe, *The Divergent*, 1985, 300). فقدان عقلانیت، بحران مالی را به سه طریق دامن می‌زند: اول، به دلیل دوباره‌کاری و تداخل وظایف برای ایجاد زیرساخت‌ها، هزینه‌های دولتی تلف می‌شود. دوم، برخی سیاست‌های دولت با هم در تعارض هستند (مانند مالیات بر درآمد تصاعدی و تخفیف مالیاتی). سوم، برخی از طرح‌ها و خدمات دولتی از حیث پی‌آمدها متضادند (مانند کشت توتون و صرف هزینه‌هایی برای مبارزه با سرطان).

**بحران انگیزش و بحران مشروعیت‌بخشی نتیجه منطقی بحران‌های مالی و عقلانیت است.** توسعه سرمایه‌داری، تضادهای فرهنگی را در خرده‌نظام اجتماعی شده ایجاد می‌کند. در نتیجه، خرده‌نظام اجتماعی شده، کارگران بی‌هنجار و بی‌انگیزه تولید می‌نماید، و لذا فرایند انباشت در خرده‌نظام اقتصادی تهدید می‌شود. همچنین دولت رفاهی ممکن است دست به سیاست‌هایی بزند که به صورت کسری‌های برون‌داد انگیزشی بروز کنند، مثلاً تخصیص سیاسی ارزش‌های اقتصادی از سوی دولت باعث به‌وجود آمدن گروه‌بندی‌های واجد حقوق و مبتنی بر توزیع (دانشجویان، دریافت‌کنندگان مستمری و بازنشستگان) می‌شود که در بازار کار تولیدی مشارکت ندارند (Barrow, 109).

**بحران چه هنگام پدید می‌آید؟** بحران در حوزه اقتصاد هنگامی پدید می‌آید که صاحبان سرمایه مالی، آن را در فرایند تولید صرف نکنند و سرمایه‌گذاری خصوصی کاهش یابد. در حوزه مشروعیت ایدئولوژیک نیز بحران هنگامی پدید می‌آید که نیازها از طریق فرایند مبادله

رفع نشوند و راهبردهای توزیعی و تولیدی در جلب مشروعیت برای دولت با شکست مواجه شوند. سیاست‌های دولتی به کمک این راهبردها بین عناصر سازنده شرایط بازتولید سازش ایجاد می‌کنند. ابزار راهبردهای توزیعی در دست دولت، اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی، مالیات‌گیری، هزینه کردن، قانون‌گذاری و اجرای آن است. با راهبرد توزیعی، دولت شرایط تداوم انباشت سرمایه را از نظر سیاسی با کاربرد قدرت سیاسی تضمین می‌کند. راهبردهای تولیدی هنگامی اتخاذ می‌شوند که طبقه سرمایه‌دار نتواند شرایط استثمار و انباشت سرمایه را به نحو کامل تأمین نماید، یعنی نتواند ارزش کامل محصول را استخراج نماید که این به معنای عدم تولید سرمایه است. برای این کار، دولت از طریق سیاست‌های تولیدی، نقصان و کمبود در سرمایه متغیر و ثابت را جبران و تقویت می‌کند. در این حالت، دولت خود یا تبدیل به ساختار تولید خصوصی می‌شود و در زمینه فعالیت تولیدی شکل و چارچوب یک بنگاه اقتصادی را پیدا می‌کند، یا به نظام مردم‌سالارانه بسیار نامتمرکز تبدیل و فرایند تولید به وسیله این نظام نامتمرکز تنظیم می‌شود. اشکال شق اول آن است که انتخاب اهداف تولیدی در تولید صنعتی تحت تأثیر نیروهای بازاری صورت می‌گیرد و چنین سازوکارهایی در دسترس تولید دولتی نیست. اشکال شق دوم آن است که یک نظام نامتمرکز نمی‌تواند به‌منزله یک دولت سرمایه‌دار عمل کند (Carnoy, 136-139).

تا این جا آرای «أفه» را در چند صفحه خلاصه کردیم و عناصر لازم را برای عرضه چارچوبی که بتواند آسیب‌پذیری دولت پهلوی را به‌مثابه یک دولت پیرامونی سرمایه‌داری نشان دهد، به‌دست آوردیم. این عناصر عبارتند از:

۱- استنتاج دولت بورژوازی از روابط تولید: برای تداوم بدون وقفه فرایند تولید و بازتولید سرمایه‌داری، جریان خودبه‌خودی اقتصادی به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد. بنابراین ضرورت، دولت به‌مثابه بخش ضروری و مکمل برای تضمین فرایند تولید و بازتولید سرمایه‌داری مطرح است.

۲- کارویژه‌های متناقض دولت سرمایه‌داری که عبارتند از:

۲-۱- کارویژه اقتصادی: حفظ و ایجاد تشویق‌هایی که برای تداوم و استمرار فرایند انباشت ضروری‌اند، با اجتماعی‌کردن مخارج تولید و احداث زیرساخت‌های اقتصادی و تأمین هزینه‌های اجتماعی.

۲-۲. کارویژه دیوان‌سالارانه: تأمین نیازهای مالی دیوان‌سالاری دولتی از فرایند انباشت با وضع مالیات.

۲-۳. کارویژه مردم‌سالارانه: مشروعیت‌بخشی به نظام سرمایه‌داری با استفاده از سازوکارهای اختفا و سازوکارهای ایدئولوژیک.

توضیح آن‌که دولت به خاطر اصل حفظ مجبور می‌شود اصل طرد را نقض کند و نقض اصل طرد، تضاد بین شکل دیوان‌سالارانه دولت و کارکردهای سرمایه‌دارانه آن را بالفعل می‌کند. از سوی دیگر، اگر دولت با اتخاذ راهبردهای دیوان‌سالارانه به بازسازی خرده‌نظام اقتصادی بپردازد، اصل حفظ نقض می‌شود. از جانب دیگر، اگر دولت به خاطر اصل حفظ، مخارج تولید را اجتماعی کند و هزینه‌هایش را بالا ببرد، ناچار می‌شود برای پرداخت هزینه‌هایش مالیات تصاعدی ببندد؛ که اگر این کار را بکند ممکن است موجب فرار سرمایه‌ها شود (نقض اصل حفظ) و اگر نکند حقوق قانونی مردم تقلیل می‌یابد و اصل مشروعیت‌بخشی نقض می‌شود.

۳- استقلال دولت سرمایه‌داری: از آن‌جا که دیوان‌سالاری دولتی باید فرایند انباشت را تضمین نماید، ضروری است از استقلال نسبی برخوردار و در مبارزه طبقاتی نهفته در فرایند انباشت، داوری بی‌طرف و مستقل باشد.

۴- وابستگی دولت سرمایه‌داری به فرایند انباشت برای تأمین نیازهای مالی مؤسسات دولتی و دیوان‌سالاری.

۵- ابزار عملکرد دولتی: آن دسته از سیاست‌های حکومتی که با استفاده از راهبردهای توزیعی (اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی، مالیات‌گیری، هزینه‌کردن، قانون‌گذاری) و راهبردهای تولیدی (تقویت سرمایه متغیر و ثابت) عمل می‌کنند.

### تطبیق نظریه با مورد دولت پهلوی

در چارچوب فرضیه اصلی این مقاله تلاش شده است تا در دو سطح به بررسی اوضاع و احوال اقتصادی - سیاسی ایران پرداخته شود: سطح پویایی‌های داخلی (طبقه) و سطح پویایی‌های خارجی (اقتصاد جهانی). در مورد نخست، نقطه آغاز روابط اجتماعی تولید در ایران ماقبل سرمایه‌داری بوده است و در مورد دوم، تعارضات حاصله از جذب ایران در اقتصاد جهانی تحلیل شده است.

در مورد ایران، انتقال از شیوه‌های غیرسرمایه‌داری به شیوه‌های سرمایه‌دارانه تولید طی دوره ادغام در اقتصاد جهانی، تعارضات سیاسی - اقتصادی عمیقی ایجاد کرد. با ادغام در بازار جهانی، شیوه تولید سرمایه‌داری و به تبع آن، طبقات سرمایه‌دار در ایران تقویت گردیدند و در نتیجه، نهادهای ماقبل سرمایه‌داری مانند بازار شدیداً تهدید و محدود شدند. دولت پهلوی در این میان نقش فعالی را برعهده داشت. این دولت با اجرای کارویژه‌هایی تلاش کرد تا روابط سرمایه‌دارانه را در ایران تحکیم و ادغام ایران را در اقتصاد جهانی تسهیل نماید.

همان‌طور که گفتیم بنابر نظر «آفه»، اولین کارویژه دولت سرمایه‌داری متأخر کارویژه اقتصادی آن است که همانا حفظ و ایجاد مشوق‌هایی است که برای تداوم و استمرار فرایند انباشت ضروری‌اند. دولت سرمایه‌داری متأخر با اجتماعی‌کردن مخارج تولید و احداث زیرساخت‌های اقتصادی و تأمین هزینه‌های اجتماعی، به این کارویژه خود عمل می‌کند. دولت سرمایه‌داری پیرامونی وظیفه تضمین شرایط عام تولید و ابسته به بازار جهانی را که همان نقش اصلی دولت سرمایه‌داری «آفه» (یعنی تضمین شرایط انباشت سرمایه) است، برعهده دارد. کارویژه اقتصادی دیگر دولت سرمایه‌داری پیرامونی، علاوه بر تضمین شرایط عام و مادی تولید (ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و فعالیت‌های مستقیم تولیدی از سوی دولت)، تضمین نیروی کار و استقرار روابط سرمایه‌دارانه [استقرار قوانین عام مبادله] است. دولت پهلوی این وظایف را برای تسهیل ادغام ایران در بازارهای جهانی برعهده گرفته بود و سلطه دیوان‌سالاران دولت پهلوی نیز به منظور تحقق هرچه بهتر این کارویژه‌ها از سوی دولت بود.

دولت پهلوی به خرج تمام جامعه به ساختن کانال‌ها، جاده‌ها، بنادر، فرودگاه‌ها، راه‌آهن و غیره مبادرت کرد و بدین ترتیب، شرایط عام و مادی تولید را فراهم آورد. همچنین دولت، خود، به سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی مبادرت ورزید و دارای مؤسسات تولیدی متنوعی بود. در نظریه «آفه»، دولت سرمایه‌داری متأخر اصلاً نباید در اقتصاد مداخله کند، نیز نباید سیاست‌هایی را اتخاذ نماید که منجر به تجاوز و مداخله دولت در فعالیت‌های بخش خصوصی شود. ولی به نظر «آفه»، دولت سرمایه‌داری متأخر سرانجام مجبور می‌شود که برای جلوگیری از بحران‌هایی که دامنگیرش شده‌اند، به راهبردهای توزیعی (اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی، مالیات‌گیری، هزینه کردن، قانون‌گذاری) و راهبردهای تولیدی (تقویت سرمایه متغیر و ثابت) دست یازد. دولت «آفه» برای حل تعارض‌هایی که گریبانگیرش شده بودند، سیاست‌های اجتماعی خاصی را



از سوی دیوان‌سالاران پی‌ریخت و چون این سیاست‌ها موفق از آب در نیامدند، سرانجام دچار بحران عقلانیت شد. دیوان‌سالاری دولت پهلوی نیز اولاً بسیار گسترده بود و ثانیاً به علت ناکارایی، سیاست‌های نادرستی را اتخاذ می‌کرد و دچار بحران عقلانیت بود.

دولت پهلوی برای آن‌که بتواند بازتولید وابسته به بازار جهانی را تضمین نماید و کارویژه استقرار روابط سرمایه‌داری و کارویژه ادغام ایران را در بازار جهانی محقق کند، به طرح برنامه‌هایی همت گماشت. جهت‌گیری عمومی این برنامه‌ریزی‌ها به سمت خارج بود و باعث نفوذ ساختار اقتصاد جهانی در ساختار اقتصادی جامعه پیرامونی ایران شد. *اصلاحات ارضی* و *راهبرد جای‌گزینی واردات* مهم‌ترین سیاست‌هایی بودند که در جهت تحقق این مهم در برنامه‌های سوم و چهارم و پنجم به اجرا درآمدند.

*اصلاحات ارضی* به منظور درهم‌شکستن ساختارهای قدرت فئودالی و وارد کردن روستاها در اقتصاد ملی صورت گرفت و این تلاشی بود که پیش‌شرط توسعه سرمایه‌داری انحصاری به شمار می‌رفت. به این ترتیب، سعی شد کشاورزی مکانیزه (ماشینی) شود. هنگامی که شرکت‌های تجارت محصولات کشاورزی، مزارع را به کشت میوه و سبزیجات برای فروش در بازارهای مرکز تبدیل کردند، ایران که زمانی صادرکننده غلات بود، به شبکه واردکننده این محصولات تبدیل شد. واگذاری کمک‌های ایالات متحده بر اساس ماده ۴۸۰ حقوق عمومی (استفاده از مازاد کشاورزی ایالات متحده به منزله کمک خارجی) رقابت داخلی را کاهش داد و باعث افزایش و تعدیل الگوهای مصرف در امتداد الگوی غربی شد و ایران را وابسته‌تر کرد (Morgan, 129)، تا جایی که در اواسط دهه ۱۹۷۰ میزان وابستگی کشاورزان ایران به کشاورزی ایالات متحده برای کشوری که پانزده سال قبل خودبسا بود، بسیار تعجب‌انگیز می‌نمود. چنان‌که «مورگان» ابراز می‌دارد، ایران به صورت کشوری کاملاً تحت‌الحمايه کشاورزی ایالات متحده درآمد که در روش‌های کشاورزی، غلات، ماشین‌آلات و کودهای شیمیایی مستکی به ایالات متحده بود (Ibid, 127). بدین ترتیب، کالایی شدن بخش کشاورزی و ادغام آن در نظام جهانی، جهت فعالیت‌ها را به گونه‌ای سازمان‌دهی کرد که وابستگی کشور را شدت بخشید.

دولت پهلوی با اتخاذ *راهبرد جای‌گزینی واردات* سعی کرد تا روابط اجتماعی را تا حد ممکن کالایی کند. کالایی شدن روابط و ادغام کامل در اقتصاد جهانی، راه ایران را برای صنعتی شدن موفق در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۵۰ هموار کرد. با نابودی نهادهای روستایی،

دولت پهلوی با عرضه بیش از حد نیروی کار و وجود بازار روستایی مواجه شد. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ اشتغال در بخش کشاورزی ۲۳ درصد کاهش یافت، حال آنکه در بخش صنعت ۱۳ درصد افزایش پیدا کرد. طی برنامه سوم توسعه، شاه راهبرد جای‌گزینی واردات را در پیش گرفت. به منظور ترغیب سرمایه‌های ملی و بین‌المللی، وجود سرمایه‌گذاری دولتی ضرورت داشت. سرمایه‌گذاری دولتی بین ۸/۳۸ درصد (برنامه پنجم توسعه) تا ۶۰ درصد (۱۳۵۴) کل توسعه صنعتی در نوسان بود (Halliday, 149). موفقیت بزرگ برنامه سوم، گسترش کالاهای مصرفی کم‌دوام از جمله پارچه، لباس، کفش و فرآورده‌های غذایی بود (Amuzegar, 79) و در پایان برنامه توسعه، پیشرفتی در تولید کالاهای مصرفی بادوام (مانند یخچال و تلویزیون) به وجود آمد (Ibid). در سال ۱۳۴۸ واردات کالاهای مصرفی (اعم از پایدار و ناپایدار) ۱۹ درصد نسبت به دهه قبل کاهش و ارزش افزوده تولید از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱ به‌طور متوسط ۱۲/۳ درصد افزایش یافت (Looney, 39).

دولت پهلوی با اتخاذ راهبرد جای‌گزینی واردات، موجبات رشد اقتصادی ایران را در دهه ۱۳۴۰ فراهم کرد. اما این رشد در مقابل رشد اقتصادی سال‌های دهه ۱۳۵۰ که به خاطر شوک نفتی بود، ناچیز محسوب می‌شد. با این شوک، قیمت نفت چهاربرابر شد و چون شاه از تحریم اوپک علیه اسرائیل طرفداری نکرد، منافع زیادی هم از این طریق نصیبش شد. شاه با برخورداری از میلیاردها دلار نفتی، سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ای در پیش گرفت و از طریق اعطای معافیت‌های مالیاتی، اعتبارات آسان، کمک‌های مدیریتی و تعرفه‌های حمایتی برای گسترش تولید کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای جهت عرضه به بازارهای داخلی، امتیازهای مناسبی در اختیار نهاد و انگیزه‌های لازم را برای سرمایه‌داران به وجود آورد. حرکت ایران به سوی نیمه‌پیرامون‌شدن نوعی راهبرد استفاده از فرصت به‌دست‌آمده بود. در دوره ۵۵-۱۳۵۳، کالاهای ساخته‌شده در ایران برای نخستین بار بر اصلی‌ترین کالاهای صادراتی ایران به لحاظ سنتی یعنی پنبه و قالی پیشی گرفتند. بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۵۲، یک میلیون دلار سرمایه‌گذاری خارجی را ثبت کرد. همچنین ایران در پایان سال ۱۳۵۳، ۲/۴ میلیون دلار سرمایه‌گذاری خارجی داشت و ۳۲۴ میلیون دلار سود از محل آن دریافت کرد (بانک مرکزی، ۱۰۰). ایران به منظور گسترش بازار خود، سیاست‌های نواستعماری کمک بلاعوض یعنی کمک و اعطای وام به کشورهای اروپای شرقی و کشورهای حاشیه‌ای را نیز آغاز کرد. همچنین در اوایل دهه ۱۳۵۰ زمینه را برای

ارائه نقش خود در مقام قدرتی شبه‌امپریالیستی آماده می‌کرد. یکی از اولین گام‌ها در این راه مداخله نظامی بود. ایران در سال ۱۳۵۲ واحدهای ارتش را به جبهه ظفار اعزام کرد. اجرای آموزه نیکسون به نقش تازه ایران در منطقه انجامیده بود.

نقش جدید ایران به مثابه نیمه پیرامون، ماهیت دیکتاتورمآبانه حکومت شاه را وخیم‌تر کرد. این تغییر ماهیت را به‌ویژه در برنامه‌های توسعه چهارم و پنجم توسعه می‌توان مشاهده نمود. در حالی که در برنامه‌های قبلی، ضعف شخصیتی شاه جوان باعث تزلزل برنامه‌های توسعه شده بود، در برنامه‌های چهارم و پنجم ماهیت دیکتاتورمآبانه دولت پهلوی باعث اتخاذ سیاست‌های بلندپروازانه شد. «رضوی» و «وکیل» در توصیف نحوه تهیه برنامه‌های توسعه به توضیح این نکته می‌پردازند که:

برنامه پس از اصلاح [توسط شورای اقتصاد]، به شورای عالی اقتصاد فرستاده می‌شد. تفاوت اساسی میان این شورا و شورای پیشین حضور شاه بود. در سال‌های اولیه، نشست این شورا، مراسمی تشریفاتی بود که در آن، برنامه توسعه برای شاه توضیح داده می‌شد. اما در سال‌های بعد، شورای عالی اقتصاد به مهم‌ترین گام در تهیه برنامه تبدیل شد. طی نشست‌های شورا، شاه واقعاً اهداف و آرمان‌های اساسی برنامه توسعه را دیکته می‌کرد. این امر منطق کل فرایند را تغییر داد و تلاش در جهت برنامه‌ریزی را نا‌حادث اقداماتی عبث نزل داد (Razavi and Vakill, 53).

با اتخاذ این کارویژه‌ها و سیاست‌ها از سوی دولت پهلوی، شیوه تولید سرمایه‌داری به شیوه تولید غالب در ایران تبدیل شد. این تحول در وجه تولید را بدون در نظر گرفتن نقش سرمایه بین‌المللی نمی‌توان توضیح داد. اصلاً اتخاذ این کارویژه‌ها و سیاست‌ها از سوی دولت پهلوی در جهت نقش سرمایه بین‌المللی قابل تحلیل است. ادغام اقتصاد ایران در بازارهای جهانی طی دو مرحله صورت پذیرفت. در مرحله اول، سرمایه بین‌المللی، به ایران سرمایه‌کالایی صادر می‌کرد و در مقابل از این کشور مواد خام وارد می‌نمود. پس از جنگ جهانی دوم، نفع سرمایه بین‌المللی در گرو صدور سرمایه مولد (کالای سرمایه‌ای و واسطه‌ای) بود و لازمه چنین صدور سرمایه‌ای تحول ساختار اقتصادی ایران بود. بدین ترتیب، سرمایه بین‌المللی دو کار انجام داد. اول کمک به حذف طبقه زمین‌دار و ایجاد زمینه برای رشد و شکوفایی طبقه بورژوازی که این امر با اتخاذ سیاست اصلاحات ارضی از سوی دولت پهلوی صورت پذیرفت. دوم پی‌گیری راهبرد توسعه

وابسته یعنی راهبرد جای‌گزینی واردات. ایران گرچه همچون گذشته عرضه‌کننده مواد نفتی و پاسخ‌گوی نیازهای انباشت کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بود، اما با اتخاذ راهبرد جای‌گزینی واردات به تدریج به خریدار کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای از کشورهای مرکز بدل شد. البته همواره باید این نکته را در نظر داشته باشیم که گرچه نفع سرمایه بین‌الملل در گرو توسعه سرمایه‌داری وابسته بود، اما توسعه وابسته در هر کشوری شکل خاص خودش را دارد. به علاوه، نباید دولت ایران را ابزار محض سرمایه بین‌المللی به حساب آورد که فرمان‌های سرمایه بین‌المللی را بی‌چون و چرا اجرا می‌کرد. هر چند که دولت ایران در نهایت خدمتگزار سرمایه بین‌المللی بود، اما پس از سال ۱۳۵۲ و شوک نفتی، از آن فاصله بیشتری گرفت.

حال به این مسئله بپردازیم که تعارض کارویژه‌های مختلف دولت پهلوی در کجا بود. تضادهای کارویژه ادغام عبارت بودند از: ۱- استقلال دولت از طبقات اجتماعی و از جمله بورژوازی خارجی و بورژوازی داخلی وابسته، با کارویژه تضمین ادغام در بازار جهانی و تضمین مبادله مواد خام با محصولات مصنوع در تضاد بود. ۲- دولت پهلوی باید از یک سو منافع بورژوازی خارجی را تأمین می‌نمود و از سوی دیگر می‌بایست خواست‌های طبقات داخلی را برآورده می‌کرد. بنابراین، دولت پهلوی می‌بایست کارویژه‌های متناقضی را انجام می‌داد.

کارویژه تضمین استقرار قوانین عام مبادله دارای تعارضاتی بود: ۱- تلاش دولت پهلوی برای استقرار روابط سرمایه‌دارانه (که از بیرون تحمیل می‌شدند)، با استقلال این دولت در تعارض بود. ۲- تلاش برای استقرار روابط سرمایه‌دارانه، نارضایتی طبقات وابسته به شیوه‌های تولید غیرسرمایه‌دارانه را فراهم می‌آورد. ۳- حمایت از بورژوازی ملی، با کارویژه استقرار روابط سرمایه‌داری و کارویژه ادغام جامعه پیرامونی در بازار جهانی متعارض بود. حمایت از بورژوازی خارجی و بورژوازی وابسته داخلی، نارضایتی بورژوازی ملی و دیگر طبقات داخلی و بحران مشروعیت را در پی داشت.

کارویژه تضمین نیروی کار از طریق به‌کاربردن نیروی قهریه برای از بین بردن ساخت‌های زندگی غیرسرمایه‌دارانه (مثلاً با اصلاحات ارضی)، نارضایتی طبقات وابسته به شیوه تولید غیرسرمایه‌داری را در پی داشت. همچنین دولت پهلوی برای تضمین نیروی کار مجبور بود امتیازهایی به طبقه کارگر بدهد (فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران در انقلاب سفید یا سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها در اوایل ۱۳۵۰ و انتفاع کارگران از حمایت‌های قانون کار)، و یا آن‌که

از قوه قهریه استفاده نماید. در صورت اول، دولت پهلوی با نارضایتی بورژوازی مواجه می‌شد و در صورت دوم، مشروعیت خود را نزد طبقات کارگر از دست می‌داد.

کارویژه تضمین شرایط عام و مادی تولید نیز به معنای دخالت پشیمانانه دولت در امور اقتصادی به بهانه رشد و توسعه بود. این امر موجب پیدایی شکل اقتدارگرایی دولت پهلوی شد. اقتدارگرایی دولت نارضایتی طبقات اجتماعی و بحران مشروعیت را در پی داشت. تعارض دیگری که در کارویژه تضمین شرایط عام و مادی تولید نهفته بود، این بود که اگر دولت خود فعالیت تولیدی را برعهده می‌گرفت، پس چگونه می‌توانست در مقام مرجعی مستقل در کنار تولید وابسته به بازار جهانی تأسیس شود. چنین مداخله‌ای با استقلال و بی‌طرفی دولت پهلوی در برابر طبقات اجتماعی، متعارض بود. دولت با مداخله در اقتصاد و با توجه به کارویژه ادغام و استقرار، خود به خود طرف بورژوازی وابسته را می‌گرفت.

تا این‌جا کارویژه اقتصادی دولت پهلوی و تعارضات آن را شرح دادیم. اما دولت پهلوی، مطابق با نظریه «أفه»، دارای کارویژه دیوان‌سالارانه نیز بود. به‌طور کلی می‌توان گفت که در این دوره، کل نظام اقتصادی و اجتماعی ایران به چگونگی تخصیص هزینه‌های دولتی وابسته بود. هزینه‌های دولتی شامل هزینه‌های مصرفی، هزینه‌های خدماتی و سرمایه‌گذاری‌های دولتی می‌شد. هزینه‌های مصرفی دولتی در دوره پهلوی دوم افزایش قابل توجهی پیدا کرد که این امر تا حد زیادی به خاطر توسعه سریع شبکه‌های نظامی- بوروکراتیک، هم به لحاظ تعداد کارمندان و هم به لحاظ درآمدهایشان، بود. افزایش تعداد کارکنان بوروکراسی و درآمدهایشان باعث شد تا تقاضای آنان برای خدمات دیوان‌سالارانه مدرن و کالاهای مصرفی جدید بادوام و غذا و مسکن بهتر افزایش یابد.

همچنین هزینه‌های آموزشی و بهداشتی دولت پهلوی همگام با عواید نفت افزایش و نسبت به سایر خدمات اجتماعی اولویت یافت. به این هزینه‌ها می‌بایست هزینه‌های سرمایه‌گذاری دولتی را نیز اضافه کرد که تأکید آن بر بخش شهری بود و در زمینه فعالیت‌های ساختمانی و بخش‌های خدماتی جدید نظیر بانکداری و بیمه و صنایع سنگین متمرکز بود. با آن‌که جمعیت روستایی ۶۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داد، اما مصرف روستایی تنها ۳۵ درصد کل مصرف خصوصی بود. در مورد هزینه‌های نظامی نیز همان‌طور که گفتیم ایران در میان کشورهای جهان سوم دارای بیشترین بودجه سرانه نظامی بود. به این ترتیب، یکی از کارویژه‌های مهم

دولت پهلوی تأمین این هزینه‌های سنگین دیوان‌سالاری (شامل کارکنان نظامی) بود. دولت پهلوی این هزینه‌ها را از طریق تولید وابسته به بازار جهانی تأمین می‌کرد.

سومین کارویژه دولت پهلوی، کارویژه مشروعیت‌بخشی بود. هیچ حکومتی نمی‌تواند تنها با زور حکومت کند. دولت پهلوی نیز می‌کوشید تا در میان طبقات فرودست مشروعیت خود را حفظ نماید. دولت پهلوی در پی آن بود تا با استفاده از ایدئولوژی شاهنشاهی که حافظ منافع سرمایه‌داری بود، رهبری تام و تمام عقیدتی سراسر جامعه را به چنگ آورد. برای نایل آمدن به این هدف، شاه دست به مبارزه با ایدئولوژی مذهبی زد و کوشید تا در چارچوب ایدئولوژی شاهنشاهی، منافع سرمایه‌داران بزرگ را به پیش ببرد، آگاهی طبقات فرودست را مخدوش نماید و آنان را از روی آوردن به مبارزه سیاسی و اقتصادی بازدارد. این ایدئولوژی تصاویری رؤیایی از جوامع مصرفی سرمایه‌داری ارائه می‌کرد و در نتیجه، موجبات تقاضاهای توهم‌آمیز را برای آزادی و مصرف بیشتر فراهم می‌آورد. دولت هنگامی که نمی‌توانست تمام این تقاضاها را اجابت نماید، دچار بحران مشروعیت می‌شد. دولت پهلوی مشروعیت خود را از ادعای توسعه‌گرایی و رسیدن به تمدن بزرگ به دست می‌آورد، که با توجه به کاهش درآمدهای نفتی سال ۱۳۵۴ این ادعاها صرفاً در مرحله حرف باقی ماند.

عناصر اصلی ایدئولوژی پهلوی عبارت بودند از: تأکید بر نوعی ملی‌گرایی افراطی که عظمت و شکوه گذشته ایران را توجیه می‌کرد، تأکید بر بنیاد ماقبل اسلامی برای ملی‌گرایی و هویت جمعی ایران، تجدد و نوگرایی و سکولاریسم (دین‌گریزی).

دولت پهلوی در سال‌های پس از کودتا کوشید با دست‌کاری‌های ایدئولوژیک برای خودش مشروعیت کسب نماید. طرح شعار انقلاب سفید در واقع تلاشی ایدئولوژیک از سوی دولت پهلوی برای چنین منظوری بود. انقلاب سفید، کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها (ملی‌گرایان) را به موضع دفاعی راند و نظر مساعد دهقانان میانه‌حال را جلب نمود و با طرح شعار مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها، رضایت کارگران صنعتی را به دست آورد. استفاده از این ایدئولوژی تا هنگامی موفق بود که دولت می‌توانست منافع مادی مردم را تأمین نماید (آقایی، ۱۵۰-۱۴۸). در دهه ۱۳۵۰ دولت پهلوی برای بسیج مردم و جلب حمایتشان به شعارهایی از قبیل سهیم کردن کارگران در سهام کارخانه و مبارزه با فئودال‌های صنعتی پرداخت که این ادعاها البته به مذاق سرمایه‌داران خوش نمی‌آمد.

در خلال دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، مخالفان دولت کم‌کم به ایدئولوژی اسلامی روی آوردند. «نیکی کدی» که معتقد به غلبه ایدئولوژی شیعه در انقلاب ایران است می‌گوید:

«پس از سال ۱۳۴۱ عقاید شیعی نقش مهمی در جنبش‌های مخالف ساسی ایران بر عهده گرفتند و از این تاریخ به بعد، ایدئولوژی‌های رقیب دیگر مانند ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) اهستانان را به تدریج از دست دادند. به گونه‌ای که در انقلاب ۱۳۵۷ ایدئولوژی شیعه به ایدئولوژی مسلط تبدیل شد.»

او در بیان علت این امر می‌گوید:

«از آن‌جا که ناسیونالیسم بر ایران قبل از اسلام تأکید می‌کرد و عمدتاً از سوی شاهان به خدمت گرفته شده بود، تنها ایدئولوژی‌ای که می‌توانست امیدوار به حمایت نوده باشد، اسلام شیعی بوده است» (Keddie, Comments ..., 289-290).

«افسانهٔ نجم‌آبادی» در این زمینه می‌گوید:

«از نیمهٔ دههٔ ۱۳۲۰ به بعد، ناسیونالیسم و سوسیالیسم در ایران با تنگنمایی مواجه و کم‌کم از صحنهٔ سیاسی حذف شدند. در نتیجه، در غیاب ایدئولوژی‌های رقیب ناسیونالیسم و سوسیالیسم و با تغییر بینش سیاسی مردم از نگرانی در مورد عقب‌ماندگی به نگرانی در مورد انحطاط و فساد، ایدئولوژی اسلامی به منزلهٔ بهترین جای‌گزین خودنمایی کرد و از این به بعد، دورنمای یک سیاست جدید اسلامی پیدا شد. البته این تجدد حیات اسلامی صرفاً ناشی از سیاست‌های نوگرایانهٔ دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نبود، بلکه این تغییرات ارزشی، تا آمدن و تصدیفی بود بر تغییراتی که از

مدت‌ها قبل آغاز شده بود» (Najmabadi, 203-206).

تا بدین‌جا به افول ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم و سوسیالیسم و تغییر بینش مردم به‌مثابه عوامل غالب شدن ایدئولوژی شیعه در انقلاب اسلامی اشاره کردیم. از دیگر عواملی که به غالب شدن این ایدئولوژی در انقلاب ایران کمک بسیار کرد، وجود روحانیتی یکپارچه بود که رهبری انقلاب را به دست گرفت و مظهر مبارزه با فرهنگ و فساد غربی به حساب می‌آمد. مهم‌ترین عاملی که روحانیون را به دشمنان سازش‌ناپذیر حکومت شاه بدل کرد، انگیزه‌های اخلاقی و سیاسی آن‌ها بود. روحانیون از گسترش فساد، هرزگی و نفوذ و تسلط فرهنگ غرب سخت ناخشنود بودند. آنان از سیاست‌های ناشی از نوسازی و تمرکزگرایی نیز ناراضی بودند. همان‌طور

که می‌دانیم، تمرکز دولت مستلزم تمرکز منابع اقتصادی، قهریه و نمادین است و کنار گذاشتن امتیازات محلی و منطقه‌ای و همچنین مصونیت‌های مالی و حقوقی و محرومیت برخی از گروه‌های اجتماعی صاحب امتیاز را به دنبال دارد و بدین ترتیب، مبارزه سیاسی شدید و مداومی را شکل می‌بخشد. در واقع، واکنش گروه‌های اجتماعی صاحب امتیاز و مراکز مستقل قدرت علیه توسعه و تمرکز دولت، سرچشمه بسیاری از انقلاب‌ها بوده است.

در دوره رضاشاه دولت، روحانیت را از کارکردهای قضایی محروم کرد و به شدت از کنترل آنان بر آموزش و پرورش و موقوفات مذهبی کاست. در سال‌های حکومت محمد رضا شاه نیز شاهد گسترش نفوذ حاکمیت دولت (Penetration) در جامعه بر اثر توسعه سریع ساختارهای مدرن نظامی و غیرنظامی بودیم. کنترل دولت بر آموزش و پرورش - توسعه و سکولاریزه (غیردینی) کردن آن - مصوبات قانونی و کنترل دولت بر قوه قضاییه و کنترل فزاینده موقوفات مذهبی، روحانیت را تحت فشار روزافزونی قرار داده بود (Sheikholeslami, 243). آنچه به دولت امکان عهده‌دار شدن چنین نقش فائقه‌ای را می‌داد، درآمد عظیم ناشی از فروش نفت بود. این درآمد مستقیماً به خزانه دولت سرازیر می‌شد و یک پی‌آمد آن افزایش خودمختاری دیوان‌سالاری دولتی از گروه‌های اجتماعی، از جمله روحانیت بود (Burke and Lubeck, 645). قدرت مستقل و فزاینده علما پس از غیبت، وجود نهاد مهم اجتهاد در شیعه، استقلال مالی علما از حکومت و انتقال مرکزیت علما از ایران به عراق که آنان را از کنترل مستقیم حکومتی رها می‌کرد و مقبولیت ایشان نزد مردم این امکان را به آنان داد تا در مقام رهبران انقلاب مطرح شوند (Keddie, 1985, 167-170).

مسئله دیگری که در این جا به جاست به آن بپردازیم، این است که ایدئولوژی شیعی چگونه به مثابه ایدئولوژی انقلاب با پذیرش عامه مردم مواجه شد. در این خصوص می‌توان از یک سو از زمینه‌های مذهبی و فرهنگی مردم و از سوی دیگر از بی‌قراری فرهنگی گسترده‌ای که در میان توده مردم وجود داشت، نام برد. این بی‌قراری فرهنگی شامل سردرگمی عمومی و از دست رفتن حس تجانس بود و گروه‌های عمده‌ای را از تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها و مهاجران روستایی گرفته تا دانشجویانی که در نظام جدید آموزش، تحصیل کرده بودند، دربرمی‌گرفت. در این میان، افزایش قیمت نفت و درآمدهای عظیم نفتی که به رفاه بیشتر شهرنشینان و تخریب اقتصاد کشاورزی و افول وضع روستاییان انجامیده بود نیز نقش به‌سزایی در ایجاد وضعیت آنومی (بی‌هنجاری) در



جامعه ایران داشت. دهقانان با افزایش درآمدهای نفتی و واردات مواد غذایی و تخریب اقتصاد کشاورزی به شهرها مهاجرت کردند (Burke and Lubeck, 658-659). و بدین ترتیب، این خیل عظیم مهاجران که خود را مواجه با فرهنگ و ارزش‌های جدید می‌دیدند، بدون آن‌که جذب هنجارهای تازه شوند، هنجارها و ارزش‌های قبلی خود را از دست دادند.

نوسازی نظام آموزشی نیز عامل مهم دیگری در ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی و پیدایی وضعیت بی‌هنجاری در جامعه ایران بود. دانشجویان در مراکز آموزش عالی خود را مواجه با ارزش‌ها و هنجارهای جدیدی می‌یافتند که ارزش‌های پیشینشان را زیر سؤال می‌برد. توده‌های شهری نیز که خود را رودرروی فرهنگ و الگوی مصرفی غرب می‌دیدند، به تدریج شیوه سنتی زندگی خود را رها می‌کردند و به تقلید از ارزش‌ها و هنجارهای غربی روی می‌آوردند.

همان‌گونه که «دورکهایم» متذکر شده است، بحران‌های رفاه با اختلال در نظم هنجاری جمعی، باعث عدم‌تجانس و از دست رفتن حس جهت‌یابی (Disorientation) می‌شوند و شرایط را برای بروز انقلاب و کشمکش‌های اجتماعی آماده می‌کنند. این همان وضعیتی بود که در دهه پیش از انقلاب در جامعه ایران وجود داشت، یعنی پیدایی وضعیت بی‌هنجاری و سردرگمی و تناقض. این وضع امتزاجی بود از پیشرفت و سقوط، روشنفکری و مخالفت با آن، گرایش‌های غیرمذهبی و گرایش به اسلام شیعی، شیوه استبدادی حکومت و تظاهر به حمایت از سیاست مردمی و... (Enayat, 203).

در چنین وضعیتی بود که مذهب توانست به نقشه‌ای فرهنگی تبدیل شود و مردم را قادر کرد تا عناصر جدید اجتماعی را با گذشته پیوند دهند و آن‌ها را درک نمایند (Cohn, 246). بدین ترتیب، طی سال‌های از هم‌گسیختگی اجتماعی، افرادی که بر اثر دگرگونی‌های اجتماعی، از قشرهای اجتماعی خود جدا و دچار وضعیت بی‌هنجاری شده بودند، جذب شبکه‌های مذهبی شدند تا خواست‌های خود را از طریق مذهب بیان کنند. وجود شبکه‌های ارتباطی مذهبی از قبیل مساجد، تکیه‌ها و حسینیه‌ها و مراسم و نهادهای دینی عامل عمده‌ای در جذب مردم و همه‌گیری کردن ایدئولوژی انقلاب در میان آنان بود.

به این ترتیب می‌بینیم که ایدئولوژی اسلامی چگونه به مقابله با ایدئولوژی شاهنشاهی پرداخت و با بسیج توده‌های مردمی، حرکت انقلابی را پی‌ریزی کرد. ضدیت شاه با ایدئولوژی اسلامی، عامل دیگری بود که باعث شد گروه‌هایی هم که زیاد مذهبی نبودند، به این ایدئولوژی

روی آورند.

دولت پهلوی همچنین با انتقال غیرمستقیم عواید نفتی به برخی طبقات و گروه‌های اجتماعی تلاش می‌کرد برای خود مشروعیت کسب کند. نفت به دولت کمک می‌کرد تا هزینه‌هایش را بالا ببرد و بخش عمومی را توسعه دهد و بدین ترتیب، با عرضه خدمات رفاهی طبقات فرودست را راضی نگاه دارد. در نتیجه، دولت با دارا بودن درآمدهای عظیم نفتی به عاملی مهم در اقتصاد تبدیل شده بود.

نقش مهم نفت آن است که حکومت کشورهای صادرکننده نفت را قادر می‌کند تا برنامه‌های هزینه‌های عظیم عمومی را، بدون توسل به مالیات‌بندی و بدون دچار شدن به مشکل عدم توازن تراز پرداخت‌ها و معضلات تورم که معمولاً سایر کشورهای در حال توسعه را گرفتار می‌کنند، در پیش گیرد؛ و چون درآمدهای نفتی نوعاً سریع‌تر از GNP اقتصادهای محلی رشد می‌کند، بخش عمومی کشورهای صادرکننده نفت نیز به سرعت گسترش می‌یابد. این امر لزوماً به نوعی سوسیالیسم نمی‌انجامد، اما به یک «دولت‌محوری مفتضی» (a Fortuitous Etatism) ختم می‌شود (Mahdavi, 432).

دولت از طریق هزینه‌های مصرفی، درآمدهای نفتی را به جامعه منتقل می‌کرد. البته تمام گروه‌ها و طبقات اجتماعی به یک اندازه از این هزینه‌ها بهره‌مند نمی‌شدند و این بدان معناست که راهبردهای توزیعی دولت پهلوی موفق نبوده‌اند. در واقع، در این جا دولت برای طبقاتی که (بورژوازی مدرن و کارگران صنعتی مدرن) برای طرح‌های توسعه‌اش مهم بودند بسیار بیشتر هزینه می‌کرد. درآمدهای نفتی باعث می‌شد که دولت بتواند طبقات اجتماعی را ساکت نگاه دارد. اما این وضع تنها تا زمانی ادامه داشت که دولت از درآمدهای بالای نفتی برخوردار بود. اما درآمدهای نفتی و افزایش و کاهش آن‌ها در کنترل دولت نبود (آقایی، ۱۵۴).

شاه با توسل به سه عامل سرکوب، ایدئولوژی و تأمین منافع کوشید رضایت گروه‌ها و طبقات اجتماعی را به دست آورد. گرچه چشم‌انداز پیشرفت اقتصادی در دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ باعث ایجاد پذیرش ضمنی حکومت از سوی مردم شده بود، اما برنامه‌های بلندپروازانه سال‌های ۱۳۵۳ به بعد، نابرابری‌ها و فساد حکومت را برملا کرد و مشروعیت ضمنی حکومت پهلوی از کف رفت. این فقدان مشروعیت همه طبقات و از جمله اعضای طبقات فرادست را

شامل می‌شد چرا که شاه حتی این طبقات را نیز قبول نداشت و آنان را تحقیر می‌کرد: حکومت، ایرانی‌ها و از جمله بسیاری از اعضای طبقاتی بالا را تحقیر می‌کرد و شاه هیچ‌گاه در مورد بحران‌های سیاسی عمده و دیگر امور داخلی با آن‌ها مشورت نمی‌کرد (Farazmand, 170)

نتیجه‌گیری کلی آن‌که دولت سرمایه‌داری پیرامونی رانتیه پهلوی می‌بایست از یک‌سو روند ادغام ایران در بازار جهانی و استقرار روابط سرمایه‌داری را در این کشور تضمین نماید (به عبارت دیگر، به اتخاذ تدابیری در جهت غلبه شیوه تولید سرمایه‌داری و تضمین بازتولید وابسته به بازار خارجی یعنی انباشت سرمایه پردازد و به این ترتیب، رضایت خاطر بورژوازی خارجی و بورژوازی داخلی وابسته و ملی را فراهم آورد، زیرساخت‌های اقتصادی‌ای را که برای ایجاد روابط سرمایه‌دارانه الزامی هستند، ایجاد و نیروی کار لازم برای بازار کار را تضمین کند)، و هزینه‌های عظیم دولتی (شامل هزینه‌های دیوان‌سالاری) را که برای ایفای وظایف فوق لازمند تأمین نماید، و از سوی دیگر، برای جلب رضایت طبقات فرودست و تحت سلطه (طبقه کارگر، خرده‌بورژوازی و طبقات حاشیه‌ای شهری) سیاست‌های رفاهی و توزیعی درپیش‌گیرد. همچنان که گفتیم هر یک از این کارویژه‌ها دارای تعارضات داخلی خود بودند و دولت را با بحران مواجه می‌کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت

- ۱- Rentier به معنای کسی که درآمد او از راه اخذ اجاره، سود سهام و مانند آن تأمین می‌شود؛ این واژه از زبان فرانسوی به انگلیسی آمده و تلفظ صحیح آن رانتیه Rāntiyeه است.
- ۲- از این پس، هرگاه از دولت پهلوی نام می‌بریم، منظور دولت پهلوی دوم است مگر جایی که تأسیس دولت ملی و مستقل از طبقات مد نظر باشد که در این صورت، منظور از دولت پهلوی، دولت پهلوی اول هم هست. دولت پهلوی اول به منزله دولت مستقل ملی که وظیفه ادغام در بازار جهانی را برعهده داشت، مستقل از طبقات حاکم بود.

## منابع و مأخذ

## فارسی

- آقایی، مینو. مسئله استقلال نسبی دولت در ایران، پایان‌نامه فوق‌لیسانس، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳-۷۴.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، راهبرد ۲، سال دوم، زمستان ۱۳۷۲.
- بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و تراز پرداخت‌ها، ۱۳۵۴.
- بشیریه، حسین. «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم: مارکسیسم و دولت سرمایه‌داری»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره مسلسل ۸۵-۸۶.
- بشیریه، حسین. جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
- روزنامه رستاخیز، دوم تیرماه ۱۳۵۴.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.

## انگلیسی

- Abrahamian, Ervand. *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1982).
- Amir Arjomand, Said. "Iran's Islamic Revolution in Comparative Perspective", *World Politics*, Vol 38 (April 1986).
- Amuzegar, Jahangir. *Iran: An Economic Profile* (Washington, D.C.: The Middle East Institute, 1977).
- Barrow, Clyde. *Critical Theories of the State: Marxist, Neo-Marxist, Post Marxist* (Madison, Wisconsin: The University of Wisconsin Press, 1993).
- Burke, Edmund and Paul Lubeck, "Explaining Social Movements in Two Oil-Exporting

States: Divergent Outcomes in Nigeria and Iran", in *Society for Comparative study of Society* (1987).

- Carnoy, Martin. *The State and Political Theory* (Princeton: Princeton University Press, 1984).

- Cohn, Norman. *The Pursuit of the Millennium: Revolutionary Millenarians and Mystical Anarchists of the Middle Ages* (New York: Oxford University Press, 1970).

- Enayat, Hamid. "Revolution in Iran: Religion as Political Ideology", in *Revolution in the Third World: Currents and Conflicts in Asia, Africa and Latin America*. (Chaliand: Viking Penguin, 1989).

- Farazmand, Ali. *The State Bureacracy and Revolution in Modern Iran: Agrarian Reforms and Regime Politics* (New York: Praeger, 1989).

- Farhi, Farideh. "State Disintegration and Urban-Based Revolutionary Crisis", *Comparative Political Studies*, Vol, 22, 7 (1988).

- Halliday, Fred. *Iran: Dictatorship and Development* (New York: Penguin Books, 1979).

- Keddie, Nikki R. "Comments on Skocpol".

- Keddie, Nikki R. "Shism and Revolution" in Bruce Linkoln, *Religion, Rebellion and Revolution* (Minesota: Macmillan, 1985).

- Looney, Robert E. *Economic Origins of the Iranian Revolution* (New York: Pergamon, 1982).

- Mahdavy, H. "The Patterns and Problems of Economic Development in Reniter States: the Case of Iran" in M.A cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East from the Rise of Islamic to the Present Day* (London: Oxford University Press, 1970).

- Morgan, Dan. *Merchants of Grain* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1979).

- Najmabadi, Afsaneh. "Iran's Turn to Islam: From Modernism to a Moral Order", *The Middle East Journal*, Vol. 41, Number 2 (Spring 1987).

- O'connor, J. *Fiscal Crisis of the State* (New York: ST. Martin's Press, 1973).

- O'connor, J. "Summary of the Theory of the Fiscal Crisis", *Kapitalistate*, No 1 (1973).
- Offe, Claus. "Crises of Crisis Management: Elements of Political Crisis Theory", in Claus Offe, *Contradictions of the Welfare State* (Cambridge: The MIT Press, 1993).
- Offe, Claus. "The Divergent Rationalities of Administrative Action", in Claus Offe, *Disorganized Capitalism*, Cambridge, Mass: The MIT Press, 1985.
- Offe, Claus. "The Theory of the Capitalist State and the Problem of Policy Formation", in Leon Lindberg (ed.), *Stress and Contradictions in Modern Capitalism* (Lenington, Mass: D.C. Heath, 1975).
- Offe, Claus. *Laws of Motion of Reformist State Policies*.
- Razavi, Hossein and Firouz Vakill, *The Political Environment of Economic Planning in Iran, 1971-1983: From Monarchy to Islamic Republic* (Boulder. colo: Westview Press, 1984).
- Sheikholeslami, Ali Reza. "From Religious Accomodation to Religious Revolution", in Ali Banuazizi and Myron Weiner, *The State, Religion and Ethnic Politics* (New York: Syracuse University Press, 1986).
- Turner, Bryan. "Capitalism and Feudalism in Iran (1502-1979)", in George Stauth, (ed.), *Iran: Pre - Capitalism, Capitalism and Revolution* (Saarbruchen, West Germany: V, 1980).